

## آیا بومی سازی مفاهیم در مشروطه موفق بود؟

در آغاز باید مرادمان را از "بومی سازی" مشخص کنیم. بومی سازی را می توان در چهار مفهوم به کار برد:

۱. تقلیل مفاهیم؛ یعنی تنزل دادن آن از معنای اصلی به واژه های سطحی و ظاهری. ۲. التقاط مفاهیم؛ یعنی درآمیختن مفهوم های رایج در یک فرهنگ با مفهوم های رایج در فرهنگ های دیگر. ۳. تبدیل مفاهیم؛ یعنی یک یا چند مفهوم را به مفهوم های دیگر مبدل کردن، به گونه ای که از محتوای اصلی خارج شوند. ۴. هماهنگی و همنوایی میان مفاهیم؛ بدون تقلیل، التقاط و تبدیل آن ها.

به نظر من در جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، مفاهیم در دام های تقلیل، التقاط و تبدیل گرفتار شدند و اگر در موارد اندکی میان مفاهیم، نوعی هماهنگی و همنوایی پدید آمد، این روش مطلوب در لابلای گرد و غبار ناشی از درگیری های سیاسی، شعارگرایی و عوام فریبی گم شد. برای مثال، مفاهیم "آزادی"، "برابری"، "قانون" و "مشروطه" را در نظر بگیرید؛ چهار مفهومی که واژگان کلیدی جنبش مشروطه به شمار می روند؛ مخالفان مشروطه در اوج ساده اندیشی، سیاست زدگی و سطحی نگری، آزادی را "لامذهبی و خروج از قید شریعت" خواندند؛ بدون این که بتوانند "مفهوم آزادی" را از "آزادی در عمل" تفکیک کنند و اگر در چگونگی تحقق آزادی ها پرسش، ابهام یا نقدی دارند، خود آزادی را ملعبه مغالطات، بازی های سیاسی و رقابت های صنفی قرار ندهند. به طور مثال، از نگاه ملاعلی کنی، آزادی یک دشنام بزرگ است. او از "کلمه قبیحه آزادی" سخن می گوید، غافل از این که ادبیاتی از این دست که در ابهام و وارونگی و طعن و دشمنی غوطه ور است، تا چه اندازه ذهن های ساده و بدوی مردم را آشفته می کند و آتش احساسات را در آنان شعله ور می سازد و به سوی خشونت و ویرانگری سوق می دهد. در اسناد مربوط به مشروطه، از قول سیدحسین پیشنماز می خوانیم که: "کلمه قانون چه بوی بدی می دهد" و "ایران گنداب قانون شده." او بدین سان به "قانون مدرسه" که تدبیر میرزا حسن تبریزی معروف به رشديه در برپایی مدارس جدید بوده است، حمله می کند. سرنوشت این مرد بزرگ، بسیار دردناک و غم انگیز است. برخی سنت گرایان، در منتهای بی تقوایی و جنفایبشگی، حمایت از مدرسه رشديه را "ترویج فحشا" خواندند، او را تکفیر کردند و "بابی آش نامیدند."

در واقع مفاهیم در دوران جنبش مشروطه خیلی مظلوم واقع شدند. از دید پاره ای سنت گرایان متصلب و کج اندیش، قانون موضوعه در حکم جنگ با خدا و رسول بود. آن ها می گفتند قانون در اسلام آمده و وضع قانون توسط انسان، بدعت در دین است. باید پرسید این سنت گرایان چه تصویری از اسلام در ذهن خود داشتند که مفاهیم جدید را خصم اسلام و شریعت تلقی می کردند و در تقابل با طرفداران مشروطه، حتی از همفکری و همکاری با محمدعلی شاه ابا نداشتند؟ به نظر می رسد اینان گمان می کردند اسلام دینی است که در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و مانند این ها، متکفل اداره زندگی مردم در عرصه های خصوصی و عمومی است و در گذشته، حال و آینده، طرح ها و برنامه هایی مشخص و جزئی برای گردش امور جامعه، ارائه کرده، می کند و خواهد کرد. برداشت اینان از اسلام، شخصی و مزاجی (یعنی سلیقه ای)، بدون ارائه معیارها و ملاک های تعریف شده و قابل دفاع، تنگ نظرانه و به شدت تحت تأثیر جامعه بسته، استبدادزده و عقب افتاده دوران قاجار بود. اینان به جای طرح بحث های عالمانه و نقادانه و ارائه راه حل های مشخص، به حربه های تکفیر و تفسیق و تحریک عوام طرفدار خود متوسل می شدند و بر گرانی حجم تشنت و آشفته گی می افزودند.

از سوی دیگر با افرادی در جنبش مشروطه خواهی روبرو هستیم که با درک نفوذ روحانیون بر مردم کوچه و بازار، با دست زدن به تقلیل، التقاط و تبدیل مفاهیم، می کوشیدند تعاریفی از آزادی، برابری، قانون، مشروطه و مانند این ها ارائه دهند که با مفاهیم اسلامی یگانه و قرین باشد. از میان آنان می توان از چهره هایی همچون میرزا ملکم خان و مستشارالدوله نام برد که هر چند از نظر اهداف، نوع شخصیت و منش با یکدیگر تفاوت های اساسی داشتند، اما به آشفته گی تاریخی مردم ایران دامن زدند. در این زمینه، نمونه ها متأسفانه فراوان است. مثلاً در نوشته های آنان آمده است: "مشروطه طلب، آزادی قلم و آزادی بیان می خواهد، یعنی قدرت امر به معروف و نهی از منکر."



## تقلیل و تبدیل مفاهیم در

## ادبیات سیاسی مشروطه

سیدعلی محمودی

با دکتر محمودی از بومی سازی سخن به میان آمد و پرسیدم تا به تقلیل مفاهیم رسیدم، از نگاه ایشان نتیجه بومی سازی مفاهیم مشروطه به تقلیل سازی مفاهیم سرانجام یافت. این نگاه در نظر ایشان نگاه مخربی است که هنوز پس از صد سال بدان دچار هستیم و البته او از میان مشروطه خواهان آخوندزاده را به علت نگاه مرتیش نسبت به اجتماع و سیاست فرد قوی تری می داند. بومی سازی و تقلیل مفاهیم هر دو به نوعی مسائلی هستند که عمیق شدن بیشتری را می طلبند. ارتباط این دو و مواجهه آنها با یکدیگر از یک طرف تا یکی دانستن آنها از دیگر سو، تعمق بیشتری می طلبد. امیدواریم بتوانیم به این دو موضوع در آینده بیشتر بپردازیم.

حتی مستشارالدوله در پی آن بود که رساله "یک کلمه" خود را با نام "روح الاسلام" منتشر کند. او در قرآن مجید و احادیث صحیح غور کرده بود تا آیات و براهین واضح به دست آورد که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است. میرزا ملکم خان می‌کوشید آگاهانه ارزش‌های اسلامی را با دموکراسی غربی یکسان جلوه دهد. نویسنده روحانی "مکالمات مقیم و مسافر" نوشت: "خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه و آله و سلم قانون مشروطه را از برای امت خود قرار داد...، پیداست که شماری از جانبداران مشروطه که اهل کتاب و دانش بودند نیز تحت تأثیر تلقی سنت‌گرایان از دامنه اسلام قرار گرفته بودند.

آنان می‌اندیشیدند یا این گونه وانمود می‌کردند که واقعاً اسلام متکفل همه امور گوناگون بشری است از شکل حکومت و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی گرفته تا کره‌کنشایی از پیام‌های به هم آمیختن افراد به صورت جامعه‌های انسانی. دامنه اسلام بر پایه فهم این‌گونه مشروطه‌طلبان آن قدر بزرگ و گسترده بود که جایی برای تعقل بشر و بهره‌برداری از خرد انسانی و تجربه‌های بشری در ساختن جامعه و تشکیل حکومت و اداره امور کشور و یافتن راه‌حل مسائل تازه و پاسخگویی به پرسش‌های نو باقی نمی‌گذاشت.

آیا مشروطه خواهان توانستند نظرات و اهداف خود را به درستی به مردم منتقل کنند؟ انتقال دیدگاه‌ها و نظریه‌های مشروطه خواهان با دشواری‌های بسیاری روبرو بود که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است: نخست این که در آن روزگار اکثریت بزرگی از مردم ایران فاقد سواد خواندن و نوشتن بودند. دوم این که وسایل اطلاع‌رسانی بسیار اندک و محدود بود و مشکل راه‌ها و وسایل نقلیه، مزید بر علت شده بود. سومین مانع که بسیار اساسی و مهم بود، آشفتگی در مفاهیم فکری و سیاسی بود که همان‌گونه که در پاسخ پرسش نخست اشاره کردم، به تشتت فکری میان مردم انجامید. شاید شگفت‌آور باشد که در دوران مشروطیت، در هر نقطه از ایران آشوب غارت و ناامنی بروز کرد؛ از زبان مردم کوچه و بازار شنیده می‌شد که فلان جا نیز "مشروطه" شده است؛ یعنی مشروطه مترادف شده بود با آشوب (بی‌دولتی)، مشروطه‌امای که سر آن داشت که سلطنت پادشاه

را مقید و مشروط به حدود قانون کند. هنگامی که تلقی از آزادی، قانون، برابری و مشروطه روشن نبود و دستمایه کشمکش‌ها و رقابت‌های رهبران فکری مشروطه قرار گرفته بود و به صورت ابزاری برای وارد آمدن تهمت و افترا و دشنام به رقیبان درآمده بود، چگونه پیشگامان مشروطه‌خواهی می‌توانستند تصویر روشنی از خواسته‌های مردم، یعنی از "آنچه نمی‌خواهند" و "آنچه می‌خواهند" به مردم عرضه کنند؟ متأسفانه ادبیات سیاسی در آن روزگار، ادبیات خشونت و تخریب بود، نه ادبیات گفت‌وگو، هم‌اندیشی و رسیدن به مشترکات. این گونه نبود که جریان‌های عمده فکری در دوران جنبش مشروطه با یکدیگر به مباحثه و مفاهمه

### رهبران فکری مشروطه آن چنان در چنبره سیاست آن دوره گرفتار شده بودند که تدبیری در ارتقاء سطح علمی، آموزشی و فرهنگی جامعه به کار نداشتند

بپردازند و در فرآیند نقادی به ایضاح مفاهیم جدید و نسبت آن با ارزش‌های دینی بپردازند و نظریه سیاسی منجسم و هماهنگی را برای آزمون در عرصه جامعه طراحی کنند. در یک کلام، روابط نخبگان در دوران مشروطیت دموکراتیک نبود، بلکه به شدت تحکم‌آمیز و استبداد زده بود.

یکی از مشکلات بزرگ در آن دوران این بود که اندیشه‌وران در میدان عمل کارگزاری می‌کردند و شریعتمداران و متدیان دینت مردان میدان سیاست شده بودند. چنین نبود که جمعی در حلقه‌های فکری به نظریه‌پردازی مشغول شوند و جماعتی با بهره‌گیری از اندیشه‌های آنان، در صحنه سیاسی کنشگری کنند. در واقع تقسیم کاری وجود نداشت. روحانیونی مانند حاج

شیخ فضل‌الله نوری، ملاعلی کنی، سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی از یک سو و میرزا مکمل‌خان، مستشارالدوله و سیدحسن تقی‌زاده از سوی دیگر، هر یک هم صاحب‌نظر بودند و هم طالب منصب و هم رجل سیاسی. وا اسفا که به قول ابوالفضل بیهقی، در هر دو کار نیز ناتمام بودند. پیامد چنین مشی و سلوکی فاجعه بار بود.

### آیا مشروطه خواهان در ارتباط با مردم موفق بودند؟

پیداست که مشروطه‌خواهان با آن مایه از آشفتگی فکری و تشتت در نقش‌پذیری و کنشگری، چقدر می‌توانستند در ارتباط با مردم کامیاب باشند البته در آن روزگار، مشروطه‌خواهی

یعنی مقید کردن استبداد و خودکامگی فردی شاه به قید و حصر قانون، اندیشه‌ای بلند و گامی اساسی در جنبش اجتماعی و سیاسی ملت ایران بود. نخبگان ایران دریافته بودند که کار ملک و ملت راست نخواهد شد، مگر با تدوین و اجرای قانون، آزادی بیان و قلم، تشکیل احزاب و تساوی مردم در برابر قانون و همچنین تفکیک قوا و تمشیت امور مملکت از طریق مشورت. مشکل هنگامی بروز کرد که کار اختلاف نخبگان (روحانی و غیرروحانی) در تفسیر و تعریف این مفاهیم به میان مردم عامی کوچه و بازار کشیده شد. آنان به جای گرد هم آمدن و گفت‌وگو و رسیدن به توافق‌های حداقلی، با جمع‌آوری عده و عده و خدم و حشم این‌جا و آن‌جا بست نشستند و حتی این بست‌نشینی رقابت‌آمیز سیاسی را به زاویه حرم حضرت عبدالعظیم کشاندند و در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند و کاری را که باید در خلوت مطالعه و مفاهمه بر سر مفاهیم کلیدی جنبش مشروطه به انجام می‌رساندند، در جلوت رقابت و ستیزه و درگیری‌های بی‌حاصل، به فساد کشاندند. از بداقبالی مردم، تعصب خام‌طبعان سنت‌گرا با رادیکالیسم چپ‌گرایان روسی به هم آمیخت و فضای اجتماعی و سیاسی ایران را بیش از پیش به خشونت و ستیزه و شعارزدگی آلود، فضایی که شدیداً سیاست‌زده شده بود. گویی مشکل ایران و ایرانیان صرفاً سیاسی و هسته سخت آن استبداد سلطنتی است. رهبران فکری مشروطه آن چنان در چنبره سیاست آن دوره گرفتار شده بودند که تدبیری در ارتقاء سطح علمی، آموزشی و فرهنگی جامعه به کار نداشتند.



آنان در آن دوران در تأسیس حزب فعال بودند، اما چه کمکی به برپایی مدارس - که رشدیه، "پیر معارف ایران" پیشتاز آن بود - کردند؟ چه تعداد کانون‌های فرهنگی و آموزشی در تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، اهواز، شهرهای شمالی و دیگر نقاط ایران ایجاد کردند؟ آنان نه فقط گام‌هایی در این زمینه برداشتند بلکه تا توانستند در راه میرزا حسن رشدیه سنگ‌اندازی کردند. شیخ فضل‌الله نوری به ناظم‌الاسلام می‌گوید: "ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم، آیا مدارس جدید خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس، مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ مدارس را افتتاح کردید. آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حال شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟"

پیداست که جهان رشدیه و جهان شیخ موری در زمانی واحد و جغرافیایی مشترک، تا چه اندازه از هم فاصله داشته است. یکی به تأسیس مدارس در ایران اقدام می‌کند تا علم دانش و آگاهی و رشد عقلی و قدرت تشخیص و توانایی انتخاب و بهره‌مندی از آزادی را به مردم بچشانند و دیگری این مدارس را خلاف شرع و ورود به آن‌ها را یا نابودی اسلام یکی می‌داند.

بنابراین، در چنین زمینه پرکشاکش، ناممکن و سیاست‌رزمی که هراس از تضعیف قدرت صنفی و از کف رفتن اقتدار سنتی وجود داشت، آنچه از نخبگان به مردم می‌رسید شماری از مفاهیم مبهم، منحل، تقلیل یافته و واژگونه بود و آنچه از مردم به مردم می‌رسید، سر دادن شعارهای "زنده باد" و "مرده باد"؛ له یا علیه رهبران مشروطه که در بسیاری موارد به خشونت و کشتار انجامید.

کدام یک کمک بیشتری به بومی‌سازی مفاهیم مدرن در مشروطه کردند: روشنفکران مشروطه خواه یا علمای مشروطه خواه؟

به نظر من آنچه روشنفکران و روحانیون در مورد مفاهیم مدرن مانند آزادی، برابری و قانون در دوران مشروطه خواهی انجام دادند، بیشتر، تقلیل، التقاط و تبدیل مفاهیم بود. آنان متأسفانه هماهنگی و هم‌نوایی میان مفاهیم مدرن از یک سو و مفاهیم و ارزش‌های دینی و ملی از سوی دیگر را که کاری سخت و نیازمند تلاش فکری بود، با سهل انگاری وانهادند.

یکی از چهره‌هایی که در آن روزگار، هم‌رنگ جماعت روشنفکران و روحانیون نشد و تا حد زیادی بر صورت مسأله دقیق شد و با تبدیل و تقلیل و مانند این‌ها به مخالفت برخاسته میرزا فتحعلی آخوندزاده بود. بر پایه اسناد موجود، آخوندزاده با جستجو در موضوعاتی که در دوران تحولات جنبش مشروطه خواهی در کانون بحث‌ها و مشاجرات سخت میان رهبران جنبش قرار گرفته بود در چارچوب فهرستی، بر شماری از بنیادی‌ترین مفاهیم مناقشه‌انگیز انگشت نهاد و به اصطلاح با ترسیم صورت مسأله، به "تحریر محل نزاع" پرداخته فهرستی که تا حدی مفردات یک نظریه سیاسی را در دوران مشروطیت فراهم آورد. اهمیت کار آخوندزاده، استفاده از اصطلاحات

**آنچه روشنفکران و روحانیون در مورد مفاهیم مدرن مانند آزادی، برابری و قانون در دوران مشروطه خواهی انجام دادند، بیشتر، تقلیل، التقاط و تبدیل مفاهیم بود**

و مفاهیم آن دوره نبود. کار آخوندزاده به نظر من از دو جنبه واجد اهمیت بود: یکی در نیامیختن مفاهیم مدرن با اصطلاحات دینی و دیگری، درک دشواری‌های برخاسته از تفاوت میان مفاهیم مدرن و دینی و ارائه نمونه‌هایی که به نظر او متناقض یا متناقض‌نما بودند. او دریافته بود که "اسلامیزه" کردن مفاهیم مدرن، نه کمکی به جنبش مشروطیت می‌کند، نه به ایضاح این مفاهیم برای ایرانیان می‌انجامد و نه خدمتی به اسلام و اسلامیت است.

فهرست آخوندزاده به طور عمده موارد زیر را در برمی‌گیرد:

۱. برابری حقوق زنان، اجبار در حجاب؛
۲. حقوق ذمی و افراد خارج از دین اسلام در محاکمات؛

۳. آزادی انسان صرف‌نظر از مذهب با اشاره به خرید و فروش غلام و کنیز مشرک و بت‌پرست؛
۴. آزادی روابط میان زن و مرد با رضایت طرفین؛
۵. اجرای حدود اسلامی مانند قطع دست و اجرای تعزیر برای ترک نماز و روزه؛
۶. قتل نفس، قطع اعضاء بدن، چوب زدن [آزار جسمی، شکنجه]؛

آخوندزاده می‌اندیشید که ملت واضح قانون است، ملت قانون اساسی مشروطیت را می‌نویسد و بساط سلطنت ظالم را بر می‌چیند و بر پایه همان قانون، دولت قانونی را تأسیس می‌کند. اکنون پس از سپری شدن یک‌صد سال از دوران

مشروطه، آیا همچنان موضوع برابری حقوق زنان، مسأله حجاب، برابری حقوق مسلمان و غیرمسلمان، آزادی و دین، آزادی روابط جنسی، مجازات اعضاء، قطع اعضاء بدن، سنگسار و سایر مجازات‌های بدنی، در گرانگه چالش‌های بنیادین و جدی قرار ندارد؟ آیا کماکان برابری افراد یا یکدیگر و برابری افراد در مقابل قانون امروزه از مسائل اساسی مردم ایران نیست؟ متأسفانه در دوران مشروطه، روشنفکران و روحانیون، مفاهیم مطرح شده از سوی آخوندزاده و هم‌اندیشان او را جدی نگرفتند. آنان به جای برپایی بنیادهای علمی و گفت‌وگو در باب گوهر این گونه مفاهیم در دوران مدرن و اجتهاد علمی در تعیین جایگاه مفاهیم جدید در چارچوب نظریه دولت و رسیدن به هماهنگی میان ارزش‌های دینی و دموکراتیک، وقت خود را با متهم ساختن یکدیگر و با تخریب چهره‌ها تحت عنوان‌های "لامذهب" و "بابی" و "ملحد" و "زندیق" و همچنین تکفیرها و تفسیق‌های فراوان، ضایع کردند.

من فکر می‌کنم باید کار تقلیل و تبدیل و التقاط مفاهیم جدید را در ایران جدی بگیریم، چرا که این روند متأسفانه پس از صد سال از سپری شدن جنبش مشروطه متوقف نشده است. ما به انگیزه‌های پدران خود در صدر مشروطه در دستکاری مفاهیم و مقید کردن آن‌ها به گونه‌ای که از محتوای اصلی تهی شود، کاری نداریم. همین گونه به انگیزه‌هایی که امروز در تداوم چنین راه و رسمی وجود دارد، نمی‌پردازیم. اما متأسفانه باید گفت که حکایت این تقلیل و تبدیل به زیان دانش و آگاهی و

روشنگری، همچنان باقی است. در این جا می توانم به دو نمونه اشاره کنم؛ یکی نمونه سیدمحمد خاتمی و دیگری نمونه عزت الله سبحانی. سیدمحمد خاتمی مفهوم مدرن و امروزی "جامعه مدنی" را به درستی در دوران اصلاحات اخیر (۱۳۸۴-۱۳۷۶) وارد ادبیات سیاسی جامعه ایران کرد؛ اما وقتی با واکنش و فشار غیظآلود سنت‌گرایان محافظه‌کار مواجه شد، گفت منظور او از جامعه مدنی، "مدینه‌النبی" بوده است. تردیدی نیست که مدینه‌النبی در حدود پانزده قرن پیش با معماری پیامبر بزرگ اسلام در تکه‌ای از خاک حجاز تأسیس شد، اما میان مدینه‌النبی و "جامعه مدنی" که محصول دوران مدرن است و عمر آن به بیش از دوپست سیصد سال نمی‌رسد.

حالا پس از یکصد سال، باز هم در به همان پاشنه می‌چرخد، باز هم مفاهیم متداخل می‌شوند و این کار به آشفتگی فکری مردم ایران می‌افزاید. از مردم بپرسیم که منظور از "مردم‌سالاری دینی" چیست؟ هر کس به ما چیزی خواهد گفت که برآیند آن جز پریشانی و آشفتگی نظری نیست. چرا "مردم‌سالاری" به جای "دموکراسی" می‌دانیم که واضع اصطلاح "مردم‌سالاری" امیرحسین آریان‌پور، استاد دانشگاه، اهل دانش و علم و دارای تمایلات مارکسیستی بود. وضع این اصطلاح از نگرش فکری او جدا نبوده است. کار وقتی سخت‌تر شد که واژه "دینی" نیز به مردم‌سالاری افزوده شد. به راستی "دین" در "مردم‌سالاری دینی" به چه معناست و چه مقامی دارد؟ ابهام ناشی از این مفهوم‌سازی، راه را برای مخالفان دموکراسی در ایران گشود که جوهر استبدادی اندیشه‌های سیاسی خود را با تفسیر خاص خویش از "مردم‌سالاری دینی" ترویج کنند. آنان از یک‌سو بر موج دموکراسی‌خواهی مردم ایران سوار شدند و از سوی دیگر، کوشیدند آن را به سمت مسیر دلخواه خود منحرف سازند. نمونه دیگر مربوط به عزت‌الله سبحانی است که چند سال پیش در مصاحبه‌ای گفته بود می‌تواند از متن قرآن کریم، حقوق بشر را

**از تجربه‌های گرانبار مشروطه باید آموخت که روابط میان روشنفکران، عالمان و اندیشه‌وران روزگار ما بر مدار گفت‌وگو، هم‌اندیشی و تعامل استوار باشد نه بر پایه تک‌گویی، روابط مرید و مرادی، تکروی و تقابل. ما باید با تعیین بنیادی‌ترین موضوعات مربوط به خود، در ایجاد هماهنگی و هم‌نوایی میان مفاهیم دوران مدرن و مفاهیم ارزش‌های دینی و ملی بکوشیم و این فرآیند را با کار مشترک و دسته‌جمعی عجمین سازیم**

استخراج کند. تردیدی نداریم که در آیاتی از قرآن کریم، از مقام و منزلت انسان سخن رفته و پروردگار یکتا برای راهنمایی انسان‌ها، پیامبرانی برانگیخته است، می‌توان سرچشمه‌های زلالی از اختیار و آزادی و حقوق انسان را در سوره قرآن یافت، اما این همه نمی‌تواند به معنی استخراج مفاهیم "حقوق بشر"<sup>۵</sup> - که پدیده‌ای مربوط به دوران مدرن است - از متن قرآن باشد. ما می‌توانیم حقوق بشر جهانی را بپذیریم یا رد کنیم و در باب هر مفهوم آن به کوشش و ریشه‌یابی بپردازیم، اما باید بپذیریم که حقوق بشر همانند جامعه مدنی و دموکراسی و تفکیک قوا و جمهوری دموکراتیک و حقوق شهروندی و قوانین مدنی، از مفاهیم دوران جدید است.

**اگر ارزیابی تحولات جنبش مشروطه‌خواهی در اندیشه و عمل ما تأثیر مثبت نگذارد و ما را به اصلاح روش‌های نادرست و تغییر عادت‌های غلط برنینگیزد، چه فایده‌ای دارد؟** از تجربه‌های گرانبار مشروطه باید آموخت که روابط میان روشنفکران، عالمان و اندیشه‌وران روزگار ما بر مدار گفت‌وگو، هم‌اندیشی و تعامل

استوار باشد نه بر پایه تک‌گویی، روابط مرید و مرادی، تکروی و تقابل. ما باید با تعیین بنیادی‌ترین موضوعات مربوط به خود، در ایجاد هماهنگی و هم‌نوایی میان مفاهیم دوران مدرن و مفاهیم و ارزش‌های دینی و ملی بکوشیم و این فرآیند را با کار مشترک و دسته‌جمعی عجمین سازیم.

تجربه مشروطه به ما می‌آموزد که با تفکیک کار فکری و نظری از کنشگری اجتماعی و سیاسی به تقسیم کار بپردازیم. در تحولات اجتماعی و سیاسی، جمعی "تماشاگر"<sup>۶</sup> هستند و گروهی "کنشگر"<sup>۷</sup>. تماشاگران، ناظر صحنه‌ها و عرصه‌ها هستند، کار کنشگران را نقد می‌کنند و با عرضه اندیشه‌ها و نظریه‌ها و ایده‌ها، به آنان مدد می‌رسانند. اما کنشگران، زنان و مردان عرصه عمل‌اند. آنان اندیشه‌ها و نظریه‌ها و ایده‌ها را به طرح و برنامه تبدیل می‌کنند و به عمل درمی‌آورند. نه تماشاگران می‌توانند کار کنشگران را انجام دهند و نه کنشگران می‌توانند در مقام تماشاگران ایفای نقش کنند. کنشگران سکان‌داران کشتی سیاست‌اند، اما سخت‌وام‌دار تماشاگران‌اند و بدون بهره‌گیری از نور چراغ دریایی آنان، راه به ساحل نجات نخواهند برد. از میراث مشروطیت بیاموزیم که جامعه امروز ما هم نیازمند تماشاگران و هم نیازمند کنشگرانی است که کار خود را به خوبی انجام دهند.

پانوش‌ها:

۱. Civilization
۲. Contradictory
۳. Paradoxical
۴. Civil Society
۵. Human Rights
۶. Spectators
۷. Actors